

نقد و بررسی کتاب

عباس میلانی

حمید شوکت

تاریخ بیست ساله: کنفدراسیون جهانی
محصّلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)
جلد ۲، نشر بازتاب، ساریروکن، ۱۳۷۲/۱۹۹۴، صفحات:
جلد اول، ۳۵۰ + ضمیمه؛ جلد دوم، ۵۸۲، بها (؟)

کنفدراسیون جهانی دانشجویان را قاعده باید مهمترین تشکیلات دانشجویی تاریخ معاصر ایران دانست که در اوج فعالیت خود، در بیش از چهل کشور شبکه داشت و از شهرت و نفوذی جهانی برخوردار بود. نظام سلطتی ایران، به خصوص در دوده آخر حیات خود، آن را خصم خطرناک خود می دانست و بالاخره هم عضویت در آن را غیر قانونی اعلام کرد. برخی از فعالین کنفدراسیون زندانی شدند و تنی چند از آنها در آن جا جان باختند. از زمان بنیانگذاری جمهوری اسلامی تا کنون عده قابل توجهی از فعالان سابق کنفدراسیون به جرم مخالفت با دولت اسلامی به جوخه های اعدام سپرده شده اند. علاوه بر ابعاد سیاسی، کنفدراسیون، در عرصه فرهنگی جامعه ایران نیز نفوذ داشت. در دهه های شصت و هفتاد، بسیاری از فعالین این سازمان هنگام بازگشت به ایران، کار فرهنگی را جانشین نبرد سیاسی کردند و در شکل بندی فضای روشنفکری ایران سهمی

انکار ناپذیر یافتند. کسانی چون حمید عنایت، مهرداد بهار، و جنگیز پهلوان همه یا زمانی در کنفدراسیون فعال بودند یا نخستین درس سیاسی خود را در مکتب آن فرا گرفتند. نفوذ فرهنگی دیگر کنفدراسیون را باید در افکار و اعمال هزاران استاد و مهندس و مدیر و طبیب ایرانی، ای سراغ کرد که در دوران تحصیلی خود از هواداران کنفدراسیون بودند و از آن نفوذ پذیرفتند. حتی زبان فارسی هم ظاهراً از نفوذ کنفدراسیون بری نماند و به گفته آقای ابوالحسن نجفی، «زبان دانشجویان از فرنگ برگشته»^۱ در مطبوعات و رادیو و تلویزیون و بسیاری از کتابها رواج پیدا کرد.

به رغم همه این واقعیات، تاکنون به چند و چون کار این سازمان توجه چندانی نشده است. حتی در بازار داغ رساله های دکتری در غرب، که در آن شاید تاکنون دست کم صد مجلد به بررسی ریشه های انقلاب اسلامی تخصیص یافته، تا آن جا که می دانم تنها یک نفر موضوع کار خویش را بررسی تاریخ و تحول کنفدراسیون قرار داده است.^۲ تاریخ بیست ساله کنفدراسیون نخستین کوششی ست که به زبان فارسی در این زمینه مهم صورت پذیرفته و این تلاش پیشگام هم، همان طور که مؤلف خود در مقدمه آورده، با حمایت مالی مؤسسه Bunt Shifte انجام شده که «بنیاد عام المنفعه ای ست در آلمان و به حزب سبزهای آلمان وابسته است و به طرحهای محیط زیست و دنیای سومی کمک می کند» (ص ۲۸)*

قبل از بررسی کتاب، توضیح نکته ای را لازم می دانم. سی سالی ست که آقای حمید شوکت را از نزدیک می شناسم. به علاوه، همان طور که خود ایشان هم در مقدمه کتاب نوشته اند، من، در کنار شماری دیگر از دوستان ایشان، متن کتاب تاریخ بیست ساله را یک بار، به توصیه آقای شوکت، پیش از چاپ خوانده و نظراتم را در باره آن با ایشان در میان گذاشته بودم. طبعاً در این جا سعی ام بر این است که نگذارم آن دوستی دیرینه سد راه بررسی بیطرفانه کتاب باشد.

آقای شوکت، به عنوان کسی که «سالهایی از عمر [ش] را در کنفدراسیون سپری» کرده (ص ۲۲)، بی گمان برای کار بررسی تاریخ این سازمان در موقعیتی ویژه قرار دارد. خود او در این باب می گوید، «آشنایی با زندگی کنفدراسیون و فضای عملکردش در یچه ای» بر فعالینی چون او می گشاید «که بر دیگران ناشناخته است»^۳ (ص ۲۴). این آشنایی نزدیک، و وجه امتیاز ملازم آن، در عین حال بالقوه خطری جدی نیز می تواند بود. چه تاریخنگاری نقادانه اغلب محتاج فاصله زمانی و عاطفی میان مورخ و موضع

* همه جا در متن وقتی به شماره صفحه ای اشاره شده، مراد صفحات کتاب تاریخ بیست ساله کنفدراسیون است.

تحقیقی اوست. به علاوه، کنفدراسیون، بنا بر ذات خود به عنوان سازمانی سیاسی و عقیدتی، بینش و ذهنیتی خاص داشت. در آن، زبان بیشتر وسیلهٔ تهیج و تحریک بود نه تحقیق و تدقیق؛ احکام جزمی و متفن، که ابزار کار هر دستگاه ایدئولوژیک فکری است، بر استتاجهای محتاطانه و مقید به داده‌ها و تحقیقات تاریخی، که ملزوم هر تحقیق تاریخی است، رجحان می‌گرفت؛ گاه مصلحت سیاسی جنبش بر مذاقهٔ مستمر و بی‌پروا در واقعیت تاریخی پیشی می‌یافت. همان‌طور که آقای شوکت خود می‌نویسد، در زمان اوج فعالیت‌های کنفدراسیون، ارگانهای تحقیقاتی آن «از پژوهش تهی» شد و صرفاً به تکرار پیشداوریهای سیاسی بسنده می‌کرد (ص ۲۲۸). یکی از مصادیق این سبک کار را اغراق در شمار زندانیان سیاسی می‌داند که بر اساس مدعای کنفدراسیون «تزدیک به یک صد هزار نفر بود» و بعدها معلوم شد «تا چه اندازه اغراق آمیز بوده» (ص ۳۳۵)، (و متأسفانه آقای شوکت میزان این اغراق را روشن نمی‌کند). از سوی دیگر می‌گوید نوعی «ساده‌انگاری و یکسونگری» بر ذهن و زبان فعالین حاکم شده بود (ص ۲۲۸). در واقع، او از این هم گامی پیشتر می‌گذارد و می‌نویسد، «ستیز با اندیشه و خرد که در لوای همبستگی با خلق و مبارزه با روشنفکر زدایی عرضه می‌شد به یکی از جنبه‌های بارز کار سمینارها و نشریه‌های کنفدراسیون تبدیل شد» (ص ۲۴۲). در تاریخ بیست ساله، آقای شوکت، به عنوان یکی از فعالین سابق این سازمان، طبعاً کوشیده‌اند نوعی تاریخ انتقادی بنویسند؛ خواسته‌اند روش روایت تحقیقی را جانشین نگرش و نگاه ایدئولوژیک کنند و در اغلب موارد، به نحوی ستودنی، از عهدهٔ این کار برآمده‌اند. اما گهگاه ته‌رنگی از همان ذهن و زبان کنفدراسیون در روایت ایشان راه یافته است. نمونه‌ای از این سبک را می‌توان در تبیین ایشان از موفقیت فعالیت‌های تبلیغاتی کنفدراسیون سراغ کرد. بخش مهم این موفقیت را «مدیون فعالیت خستگی‌ناپذیر شماری از اتباع کشورهای اروپایی و آمریکایی» می‌دانند که «بر اساس همبستگی انترناسیونالیستی» به کنفدراسیون کمک می‌کردند (ص ۲۷). معلوم نیست مستند این ادعا کدام تحقیق و سند تاریخی است. در عین حال، در جای دیگر می‌نویسند، «چگونگی سیاست کشورهای غربی و رفتار مقامات انتظامی و امنیتی آنها با کنفدراسیون همواره یکسان نبود و تا بعضی از سیاست‌عمومی و نوسانات آن در برابر ایران به شمار می‌آمد. سیاستی که برای کسب امتیاز از دولت ایران، گاه بر اعمال فشار محدود و معین تکیه می‌کرد و گاه در دستیابی به همین هدف، حمایتی بی‌چون و چرایا تعقیب می‌کرد» (ص ۱۹۶). مستند و مؤید این احکام بسیار مهم نیز روشن نیست. در واقع، در همین چند عبارت آقای شوکت نه تنها به تلویح ادعا کرده‌اند که کنفدراسیون،

ندانسته، ظاهراً گاه آلت فعل سیاستهای غربی بود، بلکه چند و چون دموکراسی را هم در این کشورها تابعی از منافع و مصالح سیاسی خارجی دانسته اند و برای هیچ کدام از این دو ادعای مهم سندی، جز البته کلام خود، عرضه نکرده اند. شاید یکی از بارزترین وجوه سبک کار کنفدراسیون - مانند دیگر سازمانهای ایدئولوژیکی و سیاسی - همین بود که گاه ادعایی لفظی، و گاه نقل قولی از یکی از رهبران صدیق و موثق انقلابی، جای استدلال و استناد و اثبات عقلی و نقلی را می گرفت. طبعاً در این جا مرادم این نیست که هیچ کدام از دعاوی آقای شوکت الزاماً درست نیست. می خواهم به نمونه ای از محدود مواردی اشاره کنم که در آنها ساخت و بافت روایت آقای شوکت بیشتر از احکام ایدئولوژیک نسب می برد و سیاق تاریخنگاری دقیق را که احتیاط و استناد به نتایج تحقیقات دیگران جزئی ضروری از آن است، وا می گذارد. این موارد البته از ارزش کار آقای شوکت به عنوان گامی نخست و ستودنی در راه شناخت دقیق و فارغ از تعصب کار کنفدراسیون نمی کاهد.

تاریخ بیست ساله از دو جلد تشکیل شده و جلد اول شامل شش فصل است. کمبود منابع یکی از مهمترین دشواریهای کار آقای شوکت بوده است. کنفدراسیون ظاهراً هرگز آرشیو منظمی از اسناد و مدارک خود تدارک نکرد. طبعاً حفظ و ثبت برخی از اسناد این سازمان قاعده به لحاظ حساسیت امنیتی امری دشوار می نمود. اما مصوبات و بیانیه ها و پوستره های کنفدراسیون جنبه علنی داشت و اطلاعات امنیتی در آنها مندرج نبود و لاجرم ترس از ساواک و دیگر سازمانهای امنیتی را نمی توان یکی از علل قصور در حفظ آنها دانست. شاید باید عللی معرفتی هم برای این قصور سراغ کرد. شاید کلید واقعیت را باید در عین حال در این نکته جست که در ذهنیت کنفدراسیون، عمل بر نظر، و حال و آینده، بر گذشته رجحان داشت. شاید نمی توان از سازمانی عمل زده و منجی طلب انتظار داشت که به کار تدارک آرشیوی منظم برای مورخان آینده عنایتی کند.

در کنار فقدان آرشیو، یکی دیگر از علل دشواری کار در زمینه تاریخ کنفدراسیون این است که، به قول آقای شوکت، «شماری از اسناد به مرور زمان از میان رفته اند» (ص ۲۷)، و برخی هم در دست کسانی ست که اسناد را احتکار می کنند و آنها را «نوعی حساب سپرده شخصی» می انگارند و گویا امیدوارند «روزگاری مایه ثروت و مکتب» شان شود (ص ۲۸). در تلاش برای جبران این کمبودهاست که دوست صفحه آخر جلد اول و تمامی جلد دوم تاریخ بیست ساله منحصرأ به اسناد و مدارک کنفدراسیون اختصاص یافته. از جمله اسناد نامنظم گردآوری شده در جلد اول سیاهه ای از درآمد و مخارج کنفدراسیون در سال ۱۳۴۴/۱۹۶۶ و ۱۳۴۵/۱۹۶۷ است (ص ۴۵۹-۴۸۲). یکی از مهمترین انتقادهای

مخالفین کنفدراسیون از آن سازمان گرد مسائل مالی دور می زد. می گفتند چگونه یک تشکیلات دانشجویی از عهده پرداخت مخارج هنگفت کنفدراسیون بر می آمد. رهبران کنفدراسیون و نیز آقای شوکت در تاریخ بیست ساله بارها بر استقلال مالی کنفدراسیون تأکید داشتند و دارند. چاپ بیلان این دو سال ظاهراً تلاشی ست در اثبات این ادعا. باید امیدوار بود که محققان دیگر بتوانند بیلاتهای سالهای دیگر را هم به چاپ برسانند و به هر گونه ابهام در این زمینه خاتمه دهند. تمامی جلد دوم حاوی گزارشها و مصوبات کنگره های شانزده گانه کنفدراسیون است. (به استثنای گزارشها و مصوبات کنگره دوم و سوم که نسخه ای از آن به دست آقای شوکت نرسیده).

فصل اول جلد اول تاریخ بیست ساله مروری ست مجمل بر تاریخ ایران در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم. به گمان آقای شوکت، ریشه فعالیت‌های کنفدراسیون را باید در تحولات سیاسی همین سالها سراغ کرد. با این حال، گاه رابطه مرور تاریخی این فصل با باقی مطالب کتاب روشن نیست. در واقع، مضمون این بخش بیشتر نوعی بازاندیشی در نقش آیت الله کاشانی و دکتر مصدق در حوادث مربوط به کودتای ۲۸ مرداد است. اما این گونه بازاندیشیهای جدی مستلزم بررسی جداگانه ای ست و در این مقدمه بیشتر به شکل تک مضرابی تاریخی، و نامربوط به تاریخ کنفدراسیون، رخ نموده است.

فصلهای دوم و سوم کتاب به بررسی چگونگی آغاز فعالیت‌های کنفدراسیون می پردازد و متضمن نکاتی سخت جالب است. مثلاً در می یابیم که در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، فعالیت‌های سیاسی دانشجویان در مخالفت با رژیم پهلوی آغاز نشد، بلکه «نخستین رویارویی رژیم ایران با دانشجویان خارج کشور» در زمان دکتر مصدق و بر سر مسأله ارزش دانشجویی صورت پذیرفت» (ص ۷۰). به علاوه، برخلاف انتظار، کوتای ۲۸ مرداد نه تنها به مبارزات دانشجویی دامن نزد، بلکه در سالهای بعد از کودتا، فعالیت‌های دانشجویی فروکش کرد و تنها در پایان دهه پنجاه حیاتی نو یافت. در آغاز، گروههای دانشجویی فعالیت صنفی را با فعالیت سیاسی ترکیب می کردند و در نتیجه هنوز با مسئولان سفارتخانه های ایران در غرب قطع رابطه نکرده بودند. با این حال می بینیم که حتی در نخستین ارگان انتشاراتی انجمن دانشجویی، سیاقی سخت مارکسیستی، حتی استالینیستی، می توان سراغ کرد و مثلاً در همان شماره اول این نشریه که نامه دانشجویان نام داشت، مقاله ای علیه اگزیزتانیالیسم می یابیم که دانشجویان را دعوت کرده بود «همه با هم برای تحصیل بکوشیم و علیه اگزیزتانیالیسم و فساد اخلاقی مبارزه کنیم» (ص ۶۹).

در بحث چگونگی تکوین تشکیلات آغازین کنفدراسیون، آقای شوکت به زمینه های

تاریخی و نظری این گونه تشکیلات عنایت چندانی نمی کند. مثلاً آیا این نکته که گام نخست بیش و کم تمام تشکیلات دانشجویی ایرانی این دوران به راه انداختن یک ارگان تبلیغاتی بود به این قول لنین، در چه باید کرد؟ تاویل پذیر نیست که می گفت گروههای سیاسی منفک را باید از طریق روزنامه به هم پیوند داد؟ از سوی دیگر، مگر نفس تشکیلات کنفدراسیون، یعنی سازمانی توده ای و گسترده که در آن معدودی مارکسیست و فعال انقلابی، به شکلی آهسته و پیوسته، بی آن که هویت عقیدتی خود را آشکار کنند، رهبری تشکیلات را در دست می گیرند خود با الهام از اصول تشکیلاتی کمپنترن، با اترناسیونال سوم کمونیستی، تکوین پذیرفته بود؟^۱

علاوه بر این، در همین فصل دوم، به یکی دو نکته جزئی بر می خوریم که از لحاظ تاریخی چندان دقیق و درست به نظر نمی آیند. مثلاً، آقای شوکت می گویند، «نخستین انجمن دانشجویی ایران، مقیم آلمان» در فروردین ۱۳۳۰ تشکیل شد (ص). حال آن که به حکم اسناد تاریخی دیگر، از جمله مجله کاوه، می دانیم که در سالهای بعد از جنگ جهانی اول دانشجویان ایرانی، تشکیلاتی در آلمان به راه انداخته بودند. در جایی دیگر می نویسند، «تا پیش از آغاز جنگ دوم، اعزام دانشجو به فرنگ در انحصار اعیان و اشراف و صاحبمنصبان درجه اول لشکری و کشوری قرار داشت» (ص ۶۵). ولی مگر در دوران رضا شاه نبود که از سوی دولت سیاست اعزام دانشجویان با استعداد به خارج آغاز شد؟

فصل سوم تاریخ بیست ساله به بررسی آغاز مجدد فعالیت‌های دانشجویی در ۱۳۲۹/۱۹۶۰ و تشکیل «نخستین نشست تدارکاتی کنفدراسیون» تخصیص یافته است. می خوانیم که در آغاز کار «جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا»، که منادی اندیشه های سوسیال دموکراتیک و طرفدار خلیل ملکی بود، رهبری فکری جریانات دانشجویی را در دست داشت، اما دیری نپایید که جبهه ملی در خارج و حزب توده، و پس از چند سال تشکیلات مائوئیستی در آن سیادت فکری پیدا کردند و نفوذ «جامعه سوسیالیست‌ها» از میان رفت. انگار تجربه کنفدراسیون در این باب، تکرار تاریخی همان تجربه جنبش چپ در ایران بود که در آغاز صیغه ای سوسیال دموکراتیک داشت و پس از اندکی شکل و شمایل ی یکسره لیستی پیدا کرد. کند و کاو در چرایی و چگونگی این تحول، به گمان من، یکی از مهمترین جنبه های تاریخ اندیشه سیاسی سده بیست در ایران را روشن می تواند کرد.

تأثیر انقلاب سفید در فعالیت‌های کنفدراسیون موضوع اصلی بخش چهارم کتاب است. آقای شوکت نشان می دهند که به تدریج سبک و سیاق فعالیت‌های دانشجویی، که تا آن زمان ملازم «پذیرش مبارزه در چهارچوب قوانین جاری کشور بود» (ص ۱۱۰) دگرگون شد و

به رویارویی هرچه بیشتر با رژیم سلطنتی انجامید. کار صنفی دانشجویی جای خود را به مبارزه سیاسی با رژیم داد و به تدریج نه تنها نفس دانشجوی بودن برای بخش اعظم اعضای این سازمان دانشجویی به عنوان نشانی از تذبذب انقلابی درآمد، بلکه داغ ترین بحث درون کنفدراسیون هم این شد که آیا باید ضرورت سرنگونی رژیم پهلوی را به جزیی از اساسنامه کنفدراسیون بدل کرد یا نه. طرفه آن که همین بحث سرنگونی رژیم، سرانجام به سرنگونی خود کنفدراسیون انجامید که بررسی کم و کیف این فروپاشی محور اصلی فصلهای پنجم و ششم تاریخ بیست ساله را تشکیل می دهد.

به گفته آقای شوکت، محور فکری کار کنفدراسیون در سالهای دهه شصت و هفتاد این گمان بود که رژیم پهلوی نه می خواهد و نه می تواند اصلاحی در اجتماع ایران پدید آورد، و لاجرم فعالین این سازمان از درک ابعاد تحولات ایران عاجز ماندند و «آنچه در این زمینه عرضه می شد، جز تصویری ساده لوحانه از انقلاب و ضد انقلاب، خلق و ضد خلق نبود» (ص ۲۲۸).

در همین سالها، و به توازی همین رادیکالیسم فزاینده، در ژانویه ۱۹۷۲ کنفدراسیون، بعد از چندین سال سکوت، به تجدید ارتباط با آیت الله خمینی مصمم شد. ظاهراً آیت الله خمینی از همان آغاز این رابطه، چهارچوبی دقیق برای کیفیت همکاری خود تعیین کرده بود. ابعاد این چهارچوب را، به گمانم، به بهترین وجه می توان در نامه ای سراغ کرد که در سال ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸ آقای مصطفی خمینی، از جانب پدر، خطاب به آقای خسرو شاکری، که در آن زمان دبیر انتشارات کنفدراسیون بود، نوشت. آقای خمینی می نویسد:

لازم است که دوستان مستحضر باشید... که با نداشتن مقالات دینی که معلوم شود آقا بان با دوستان همکاری و هدف مشترک اصیل دارند نمی توان انتظار استقبال فدائیان و مبارزین را داشت. سعی کنید به این برنامه عمل کنید تا ما هم بتوانیم جایز بدانیم کمک و رعایت شما را (ص ۳۱۰).

پرسش مهمی که در این زمینه اجتناب ناپذیر جلوه می کند، و آقای شوکت به بحث آن نمی پردازند، این است که چرا بیش و کم تمامی جریانات فعال در کنفدراسیون در این دوران، که همه به روایاتی از تجدد باور داشتند، خواستار وحدت با آیت الله خمینی بودند که به تصریح و تکرار هر نوع تجدد، به ویژه روایات مارکسیستی اش را، همزاد فلاکت اجتماعی و اذبار عقیدتی می دانست؟ تاریخ بیست ساله پرسشهای فراوان دیگری را نیز درباره تاریخ کنفدراسیون بی جواب می گذارد. چرا درست همزمان با اوج گیری مبارزات سیاسی در داخل کشور، کنفدراسیون از هم پاشید؟ چرا کنفدراسیون، که مرکز فعالیت

فکری اش در اروپا و آمریکا بود، اغلب از بخش اعظم جریانات فکری و فرهنگی اروپا و آمریکا بی تأثیر ماند، و چرا بخش مهمی از روشنفکران متجدد ایرانی این سازمان، کعبه آمال خویش را در اندیشه های مستبدین جزم اندیشی چون استالین و مائو و حتی انورخوجه سراغ می کردند؟ چرا بخش اعظم جبهه ملی، که خود را هوادار مصدق می دانست، به طرفداران پروپاقرص مبارزه مسلحانه بدل شدند؟ چرا کنفدراسیون که همواره از تساوی زنان و مردان سخن می گفت، هرگز، به جز چند ماهی، آن هم در آغاز کار خود، زنی را به عنوان یکی از اعضای هیأت دبیران انتخاب نکرد؟ گرچه تاریخ بیست ساله برای هیچ کدام از این پرسشهای مهم پاسخی ندارد، اما ارزش کار پیرارج آقای شوکت دقیقاً در آن است که گامی نخست در جهت طرح و بالمآل پاسخگویی به این پرسشها برداشته اند.

اوت ۱۹۹۷

گروه علوم سیاسی و تاریخ، دانشکده تهردام، کالیفرنیا

یادداشتها:

- ۱- نجفی، ابوالحسن. غلط توئیسم: فرهنگ دشواریهای زبان فارسی. تهران. ۱۳۶۶. ص: چهار.
 - ۲- برای رساله دکتری در زمینه، ر.ک. به: Afshin Matin-Asgari. "A History of The Iranian Students Movement Abroad: The Confederation of Iranian Students/ National Union (1960-75)" Unpublished Ph.D. Dissertation. U.C.L.A.
- هم ایشان نقدی هم بر کتاب آقای شوکت نوشته اند. ر.ک. به: افشین متین. «دریاره تاریخ بیست ساله کنفدراسیون»، چشم انداز، پاریس، بهار ۱۳۷۵، ص ۸۰-۹۰. دستیابی به این مقاله را مدیون لطف آقای دکتر مینشی هشتم.
- ۳- از همان آغاز فعالیت سیاسی، آقای شوکت به جنبه های نظری و تاریخی عمل سیاسی عنایتی ویژه نشان می داد. گویا نخستین کار تاریخ انتقادی خود دریاره جریانهایی چپ را در جزوه ای به نام زمین بی حاصل (۱۹۷۵) به قلم می آورد. آثار دیگر او عبارتند از: زمینه های گذار به نظام تک حزبی شوروی ۱۹۱۷-۱۹۲۱، و سالهای گذشته: از انقلاب اکبر قامرگ لنین.
- چند سال پیش ایشان کتابی در دو جلد به نام نگاهی از درون به جنبش چپ ایران: گفتگو با خانابا تهرانی منتشر کرد که در واقع می توان آن را نخستین تلاش او برای تدوین تاریخ کنفدراسیون دانست. آن جا ضمن گفتگوهای مفصل با آقای خانابا تهرانی، که از مؤثرترین و جالب ترین چهره های کنفدراسیون اند و زندگی سیاسی شان به شخصیتی از رمانهای داستایوسکی مانند است، نوعی زندگینامه فردی را به خدمت روشن کردن گوشه هایی از تاریخ جنبش چپ ایران به طور اعم، و کنفدراسیون، به طور اخص، گرفته اند.
- ۴- برای بحث تاریخی این نوع تشکیلات، مثلاً ر.ک. به:

Claudin. Fernando. *The Communist Movement*. 2 vols. N.Y. 1975.